



نوشتاری از حجت الاسلام علوی؛ راز عدم اقدام و عمل در کوفه

حجت الاسلام علوی در کتاب «توضیح الرسائل کربلا» می نویسد: خیلی وقت ها دانستنی های ما، مانند کوفیان زیاد است اما در مقام عمل دچار شک و تردید می شویم و حتی خلاف آن چه در ذهن داریم عمل می کنیم.

حجت الاسلام علوی در کتاب «توضیح الرسائل کربلا» می نویسد: خیلی وقت ها دانستنی های ما، مانند کوفیان زیاد است اما در مقام عمل دچار شک و تردید می شویم و حتی خلاف آن چه در ذهن داریم عمل می کنیم.

به گزارش خبرگزاری مهر، در متن پیش رو حجت الاسلام علوی به بهانه نام گذاری سال ۹۵ «اقتصاد مقاومتی؛ اقدام و عمل» و با استفاده از اتفاقات شهر کوفه در سال ۶۱ هجری قمری، به بررسی چرایی عدم تحقق اقدام و عمل در زمینه اقتصاد مقاومتی می پردازد؛

از تشخیص تا تصمیم؛ راز قلوبهم معک و سیوفهم علیک

«وَأَنَا أَشْهَدُ [أَشْهَدُك] يَا إِلَهِي بِحَقِيقَةِ إِيْمَانِي، وَ عَقْدِ عَزَمَاتٍ يَقِينِي...»

«ای معبود من گواهی می دهم [یا این ها را گواه می گیرم] با حقیقت ایمان و عزم های جزم یقینم...»

«امروز جاهلیت بازتولید شده است؛ با توان بسیار بالا، با خطر صدها بلکه هزارها برابر جاهلیت روزهای اوّل و دوران اوّل اسلام. البته اسلام هم بحمدالله امروز مجهّز شده است. نیروی عظیم اسلامی با استفاده از ابزارهای گوناگون، امروز در دنیا گسترده است. و امید موفقیت، امید غلبه بر ترفند دشمنان امید کمی نیست؛ امید بالایی است؛ چیزی که لازم است در درجه اوّل بصیرت» است و در درجه دوّم «عزم و همت»؛ این چیزی است که ما ملت های مسلمان به آن احتیاج داریم.

سیلی از نامه ها سرازیر می شود، همه یک صدا او را می خوانند اما همانان که منتظران اند، در ادامه داستان، قاتلانش می شوند! چه روایت شگفتی است کربلا! باید قبول کرد شناخت کربلا دشوار است؛ هرچند «پری رو تاب مستوری ندارد» اما «دیدار می نماید و پرهیز می کند»!

پاسخ های زیادی به معمای تاریخی «قلوبهم معک و سیوفهم علیک» داده شده است: دل هایی با او و شمشیرهایی بر او؟! چه حکایت شگفتی!

پیش تر بخشی از این مسئله در کتاب «دعوا سر اولویت است» تبیین و تحلیل شد و بخشی از آن در کتاب «توجیه المسائل کربلا» و گوشه ای نیز در کتاب «روضة های ناشناخته کربلا» (نخستین مقتل مدیریت) و...

و این بار از منظری دیگر، پاسخی از جنس اراده! آن چه در علت گسست ساحت «حکمت نظری» از «حکمت عملی» گفته اند: «عزم».

هر خواستنی توانستن نیست، بشرطها و شروطها و «العزم» من شروطها!

این سطور تلاشی است برای حل این معادله عجیب تاریخ که در مورد کوفیان گفته اند؛ «دل هایی با حسین، شمشیرهایی بر حسین!» و بررسی فرضیه نداشتن «عزم» و نیز کاوشی در اطراف این مفهوم؛ نقشی که عزم در حرکت آفرینی به سمت نقطه مطلوب ایفا می کند و جایگاه آن برای تحقق اهداف؛ بحثی که نسبت به آن جهالت و یا غفلت اساسی می شود و حجابی برای رسیدن از دانایی به توانایی انسان ها است.

این رساله به دنبال پاسخی برای یک درد تاریخی شیعه خواهد بود: چرا سرنوشت، قاتلان امام حسین را از مردمان «کوفه» انتخاب کرد؟ چرا قلم تقدیر حتی یک نفر را از «شام» به کربلا نیاورد و تماماً کوفیانی را در مقابل امام شان قرار داد که ادعای محبت او و انتظار آمدنش را داشتند؟ حسین را منتظرانش کشتند! به راستی چرا «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَزَوْا كَفَرُوا بِهِ» یک پاسخ از میان هزاران پاسخ در این بود: «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها» و مشکل ها را باید با اراده پولادین حل کرد که این یک قلم در شخصیت اهل کوفه آن روز نبود؛ «وَلَمْ تَجِدْ لَهُ عَزْمًا». البته اراده و عزم نداشتن در همسایگی مفاهیمی چون «راحت طلبی»، «عافیت طلبی»، «دنیاخواهی»، «رخوت» و «ترس» و مانند آن است که هرکدام رساله ای مستقل می طلبد...

توضیحی از ناگفته‌نامه‌هایی که خطشان کوفی بود؛ توضیحی از رساله‌های کوفی که لیاقت کربلایی شدن نیافتند؛ نامه‌هایی که مرقومش در دست امام کربلا و راقمش در کربلا در مقابل امام بود (!) اما کربلایی نشدند، بهانه‌های «توضیح الرسائل کربلا» شدند. در پایان هم عاشورا به عنوان یک دستگاه عزم‌آفرین و تصمیم‌ساز بررسی خواهد شد و در پیوستی برای مسائل رشته‌های علوم انسانی نیز رهیافت عاشورایی به عنوان رهیافت مختار و برگزیده طرح می‌شود.

در مسیر نگارش، تحقیق با آفاق دیگری هم آشنا شد که چنانچه گفته شد هرکدام می‌توانست پاسخ‌های دیگری به معمای عاشورا باشد و در هرکدام می‌شد رساله‌ای قلم زد که راز بی‌اثر بودن محبت را در گزاره شگفت «قلوبهم معک و سیوفهم علیک» بیش‌تر واکاوی می‌کرد؛ از فقدان تفکر، علم، ایمان، محبت، نیت و مانند آن که حلقه واسطه‌ای برای عمل انگاشته می‌شود که هر محور، جداگانه مجال و حوصله جلد‌های دیگر «توضیح الرسائل کربلا» را می‌طلبد. بی‌شک این ماجرا تحلیل‌ها و لایه‌های عمیق‌تری نیز خواهد داشت و این سطور نیز با همین رسالت در معرض قضاوت دانایان گذاشته شده است.

از حکمت نظری تا حکمت عملی

حقیقت این است که با دقت لازم و کافی در زندگی انسان‌ها این مسئله اثبات می‌شود که خسارات زیادی که ما در زندگی متحمل می‌شویم، خیلی مربوط به جهل ما نیست مخصوصاً در جوامعی که از تمدن، فرهنگ و علم بهره‌ای برده‌اند. گاهی انسان عالم است اما بی‌عمل. اوساط از انسان‌ها نیز بین نظر و عملشان یک جدار رقیقی است، لذا خیلی از چیزها را می‌فهمند اما به آن‌ها عمل نمی‌کنند. اگر در زندگی خودمان هم بگردیم مصداق‌های زیادی برایش پیدا می‌کنیم، مثل این که به امام حسین علیه‌السلام محبت داریم ولی رفتارمان رنگ‌وبویی از او ندارد.

فرزدق در ملاقاتی با امام حسین (علیه‌السلام) در سال 60 هجری هنگام موسم حج، از امام، علت خروج‌شان را از مکه، قبل از اتمام حج می‌پرسد. حضرت می‌فرمایند: اگر عجله نکنم، مرا دستگیر خواهند کرد.

فرزدق می‌گوید: سپس از من [درباره وضعیّت کوفه] پرسید و فرمود:

از مردمی که پشت سر تو هستند، به من خبر بده!

عرض کردم: از شخص آگاهی پرسیدی. دل‌های مردم با تو است و شمشیرهای‌شان علیه تو.

«قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ وَ أَسْيَافُهُمْ عَلَيَّكَ»

ترجمان جمله فرزدق (مصادیق)

جمله فرزدق واقعاً قابل‌تأمل است. برای روشن‌تر شدن موضوع دو مصداق از کربلا را مطرح می‌کنیم

۱- احربن یزید ریاحی:

تشبیه معقول به محسوس عبارت فرزدق را می‌توان در ماجرای حر مشاهده کرد. حر و یارانش در منزل ذوحسم درحالی‌که شمشیر بر امام کشیده بودند، نماز را پشت سر ایشان اقامه کردند!

قلب‌های‌شان با تو ولی شمشیرهای‌شان علیه تو...

چه عاملی ما را از تشخیص به تصمیم می‌رساند؟

۲- عبیدالله بن حر جعفی:

«او از اشراف کوفه و مرد مقتدری بود. امام حسین علیه‌السلام شخصاً در قصر بنی‌مقاتل به خیمه‌اش رفتند، برعکس زهیر که خود حضرت نرفتند، بلکه پیک فرستادند. هر دو، عثمانی‌مذهب و هم‌مسلك بودند. وقتی امام حسین علیه‌السلام به عبیدالله بن حر فرمودند بیا ما را کمک کن! او می‌گوید: من اصلاً از کوفه بیرون آمدم که با شما برخورد نکنم، یعنی می‌دانم تو بر حق هستی و آن‌ها بر باطل هستند و اگر من آن‌جا بمانم و حق را حمایت نکنم، برای من زشت است؛ برای همین از کوفه بیرون

زدم که به این بلا مبتلا نشوم. خیلی روشن و صریح حرفش را زد و اصل مطلب را گفت. بعد هم به حضرت گفت: من اسبی و شمشیری دارم که به شما می‌دهم. امام حسین علیه‌السلام هم می‌گوید «لا حاجة لی الی فرسک و سیفک» من این‌ها را نمی‌خواهم. اما چیزی به تو می‌گویم، از این بیابان دور شو! از ما فاصله بگیر! چون اگر کسی داد غربت من را بشنود و من را یاری نکند، هلاک خواهد شد.

حالا ببینید این فرد عثمانی مسلک چه جوابی به حضرت می‌دهد؟ گفت: امیدوارم که من به این مسئله مبتلا نشوم که داد تو را بشنوم و یاری‌ات نکنم! پس او حق و باطل را کاملاً می‌شناخت. بعداً که صحنه کربلا تمام شد، عیدالله بن زیاد می‌خواست اهل بیت را به شام بفرستد. مجلسی آراست و تمام اشراف کوفه را دعوت کرد. نگاه کرد دید عیدالله بن حر جعفری نیست. دید این مرد متشخص در مجلس حضور ندارد. سؤال کرد عیدالله کجا است؟ کسی نمی‌دانست. چند روز که گذشت، عیدالله بن حر جعفری پیش ابن زیاد رفت. ابن زیاد گفت: کجا بودی؟ گفت: مریض بودم. گفت: دلت مریض بود یا بدنت؟ گفت: دل مریض نمی‌شود. ابن زیاد می‌خواست بگوید که آیا تو از مسلکت برگشتی و در دلت به امام حسین علیه‌السلام علاقه پیدا کرده‌ای؟! می‌خواست به او سرکوفت بزند، او هم مقابلش ایستاد و گفت: دل هیچ وقت مریض نمی‌شود. آن چه در دلم از قبل بوده، هنوز هم هست. تن مریض می‌شود که خوب هم شدم.

همین که ابن زیاد رویش را برمی‌گرداند به این طرف مجلس، یک وقت می‌بیند عیدالله بن حر جعفری نیست. دنبالش رفتند دیدند سوار اسبش شده است دارد می‌تازد و می‌رود. همین عثمانی به خانه یکی از دوستانش رفت، عده‌ای را جمع کرد، بلند شدند و به کربلا رفتند. همین کسی که در مقابل امام حسین علیه‌السلام گفت «من تو را یاری نمی‌کنم» به زیارت حضرت می‌رود. اگر ما بگوییم اولین زائر امام حسین علیه‌السلام بعد از شهادت حضرت، همین عیدالله بن حر جعفری است، از نظر تاریخ خلاف نگفتیم، نوبت به جابر نمی‌رسد. به کربلا رفت، شاعر هم بود، شروع کرد مرثیه گفتن، آن جا عزاخانه‌ای به پا کرد و تا آخر عمر گریه می‌کرد. دل‌هایی که فطرت‌شان دست‌نخورده بودند، همه مجذوب حسین علیه‌السلام بودند. نسبت به این خاندان شناخت داشتند. این را قبول دارم که از نظر عمل در پایداری‌شان متزلزل شدند، اما نسبت به امام شناخت داشتند.»

خیلی وقت‌ها، دانستنی‌های ما، مانند کوفیان زیاد است اما در مقام عمل دچار شک و تردید می‌شویم و حتی خلاف آن چه در ذهن داریم عمل می‌کنیم. علت چیست؟ فاصله بین نظر و عمل، مسئله‌ای امروزی است که باید در جستجوی حل آن بود. در ساحت نظر ممکن است نظریه‌های زیادی وجود داشته باشد ولی کدام یک از آن‌ها ضمانت اجرایی دارد؟

از نظر جغرافیایی عراق و شام جزء مهم‌ترین بخش‌های سرزمین اسلامی محسوب می‌شدند. می‌شود گفت در آن موقع از نظر رهبری دو منطقه مطرح بود که مردم آن، در انتخاب رهبری نقش اساسی داشتند، یکی عراق بود و دیگری شام. عراق به این جهت نقش اساسی داشت که مرکز حکومت علی علیه‌السلام کوفه بود و بسیاری از صحابه، انصار و تابعین به کوفه آمده بودند و یا اصلاً خودشان اهل کوفه بودند. به عبارتی دیگر باید گفت که عراق برای کسانی که با پیغمبر و خاندان پیغمبر از بنی‌هاشم مرتبط بودند، مرکزیت خاصی داشت. شام هم به دلیل مرکزیت حکومت بنی‌امیه موضوعیت و اهمیت داشت.